

## جلسه 022

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا ابى القاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين لاسيما بقيه الله فى الارضين ارواحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف و اللعنة الدائمة على اعدائهم اجمعين.

بحث در این بود که آیا شخص اعتباری دارای چه وجودی است؟ انظار مختلفی حقوقدانها دارند، نظریه‌ی اولی که به آنها نسبت داده شده این بود که امور اعتباری، شخص اعتباری در واقع نه وجود حقیقی تأصلی دارد و نه وجود اعتباری دارد، بلکه اسناد وجود به شخص اعتباری مجاز است. مجازاً می‌گوییم مثل اسناد جری به میزاب وقتی که از میزاب باران جاری می‌شود می‌گوییم جری میزاب یا ساکن در اتومبیل، اتومبیل حرکت کرده و شخص ساکن در او اصلاً حرکتی نمی‌کند اصلاً قدرت ممکن است برای حرکت نداشته باشد، مثلاً فلج باشد بیماری‌ای داشته باشد اصلاً حرکتی نمی‌تواند بکند، اما حرکت اتومبیل را به او نسبت می‌دهیم می‌گوییم حرکت کردند مسافری، اینها مجاز است. اینها نسبت به آنها داده شده که اگر می‌گوییم شرکت وجود دارد، بانک وجود دارد، هیأت دولت وجود دارد، بیمه‌ی اجتماعی وجود دارد، صندوق اعانه‌ی به مستمندان وجود دارد و و و همه‌ی اینها مجاز است، آنکه وجود دارند آدمها هستند، این آدمهایی که این شرکت را اداره می‌کنند، راه انداختند، سرمایه گذاشتن اداره می‌کنند اینها هستند نه یک چیزی دیگری غیر از اینها که اسمش را می‌گذارید شخص اعتباری. این وجود اینها را به آن اسناد می‌کنند برای آسان بودن تعبیر، به جای این که بگویند آقای زید و عمرو و بکر و خالد می‌گویند شرکت. دلیلی که اینها اقامه کردند برای این مختار این است که گفتند بابا شخص اصلاً ما گفتیم در اول کتاب در تحلیل، در تعریف شخص، واژه‌ی شخص را گفتیم یعنی «من یتمتع بالحق و التکلیف» کسانی که از حقوق و تکالیف و وظایف بهره‌مند می‌شوند؛ پس شخص اصلاً در تعریفش این است. حق و تکلیف هم نیازمند به چی هست؟ نیازمند به ادراک و انتباه و وعی و توجه است، و عی، و توجه است. اگر کسی چیزی که نه ادراک دارد یا اگر ادراک دارد در حالت بی‌هوشی الان به سر می‌برد که انتباهی به او ندارد یا حواسش به یک چیزی دیگری است اصلاً، توجهی

به او ندارد، این جا نمی شود برای او حقی تصور کرد یا تکلیف را تصور کرد. أما التکلیف که خیلی روشن است که قبلاً می گفتیم، تکلیف یعنی چی؟ یعنی بعث او جهت انجام دادن یک کاری یا زجر نمودن او و منع نمودن او از انجام یک کاری. اگر محرم است حرام است منع است، اگر واجب است بعث و برانگیختن است، خب این برانگیختن و مانع شدن در مورد کی قابل تصور است؟ آنی که عقل داشته باشد، شعور داشته باشد، انتباه داشته باشد، ادراک داشته باشد. حق هم به معنای قدرت بر انجام یک کاری و امر اعتباری قدرت بر انجام کاری ندارد، پس نه حق راجع به او می توان فرض کرد و نه تکلیف راجع به او می توان فرض کرد، پس بنابراین وقتی نمی شود این ها را فرض کرد اصلاً شخص نمی شود به او اطلاق کرد. بنابراین اگر این الشخص الاعتباری قهراً یک مجازی گرفتند. این حرف منقول و منسوب به عده ای از حقوقدانها است.

در مناقشه ای این نظریه این گفته می شود که شما شعری گفتید که در قافیه اش ماندید؛ کی گفته که حق و هم چنین تکلیف نیاز دارد به ادراک و انتباه؟ اما حق، شما حق را آمدید بنا کردید چی؟ قدرت بر تحقق یک امر، مثل قدرت بر فسخ معامله، قدرت بر انجام معامله و هکذا، حقوق مختلفی که افراد دارند. خب حق معنایش این نیست که شما بگویید که، بلکه قدرت وسیله ای اعمال حق است نه خود حق و نه خود اراده است و نه قدرت بر اعمال اراده است. حق عبارت است از این که یک تحو سلطه است که این در اذهان عقلاء بحسب ارتکازات عقلاییه، بناءات عقلاییه یا شرعیه، این می تواند خودش اگر قدرت دارد، اگر نه به واسطه ای ممثلش، کارگزارش، به واسطه ای ولیّ اش، قیّمش این تصرفات را انجام بدهد. حق توی آن نیفتاده که خودش بلاواسطه و مباشرتاً بخواهد اعمال کند آن حق خودش را. این الزام به «ما لا ملزم له» است که شما بگویید حق یعنی این، نه این نیست. وقتی این شد خب ما در مورد شخص اعتباری این قابل تصویر است. آن جا هم مدیرعامل دارد، ممثل دارد، کارگزار دارد، وکیل دارد، چه دارد، به واسطه ای آنها این کارها را انجام می دهد. مثل طفلی که شیرخوار است، طفل شیرخوار حقوق دارد، تکالیف دارد، وظایفی دارد؛ اما خودش که قدرت بر انجام اینها ندارد که، ولیّ اش این کار را می کند، قیّمش این کار را می کند و هکذا.

و اما تکلیف، تکلیف تارّه شما معنا می‌کنید تکلیف را به بعث و زجر که توی اصول آقایان می‌گویند تکلیف بعث است و زجر است، وجوبیه‌اش بعث است تحریمیه‌اش زجر است، این را می‌گویید یا طلب فعل یا طلب ترک است که حالا قبلی‌ها می‌گفتند مثلاً، اگر این را بگویید درست است؛ اما تکلیف فقط معنایش این نیست، یکی از مظاهر تکلیف این است، بلکه یعنی مسئولیت داشتن، چیزی بر عهده بودن، بر عهده‌اش است، خب می‌شود. می‌گوییم آقا بر عهده‌ی این طفل هم اموری است، مثلاً اگر این طفل آمد در خواب یا در بیداری ظرف یک کسی را لگد زد و شکست. خب بر عهده‌ی او می‌آید جبران این کار، بر عهده‌ی او هست منتها وقتی قدرت پیدا کرد دیگر، از الان به عهده‌اش است منتها متنجزش وقتی است که تمیز پیدا می‌کند. بنابراین درحقیقت باید گفت که این نظریه نظریه‌ای است که «لا یمکن اللتزام به».

مناقشة النظرية ....

س: حاج آقا ببخشید با این اشکال دوم ما درواقع معنای تکلیف را یا حکم تکلیفی را برگردانید به حکم وضعی، در همین بیانی که حضرتعالی داشتید که مثلاً به عهده‌اش می‌آید مسئولیت دارد، این باز دوباره یک حقی است؟؟؟

ج: نه نه ...

س:؟؟؟ حق علی این‌که، بله بعداً که بالغ شد یک تکلیفی را در پی دارد چون؟؟؟ احتمالاً آثار؟؟؟

ج: نه همان موقع به او می‌گویند که باید وقتی بالغ شدی پیردازی اشکال دارد؟ مثل واجب معلق ...

س: فعلیت ندارد حاج آقا ...

ج: فعلیت هم دارد، تنجز ندارد ولی الان فعلی است لذا می‌گویند باید وقتی بالغ شدی پیردازی ...

س: آخر بلوغ و قدرت را شرط تکلیف می‌بینند ...

ج: نه توی شرع است این اما ...

س: ...

ج: توی شرع است این، نه نه این که معنا ندارد، حالا شارع ممکن است این را آمده گفته من آن موقع می گویم اما معنا دارد؟ معنا دارد که شارع قبل از بلوغ هم بفرماید چی؟ الان مکلفی که عند البلوغ فلان کار را بکنی. مثل سایر واجبات، مثل این که کسی که الان مستطیع شده بنابر مسلک صاحب فصول الان شارع به او می فرماید که الان که استعطت مالاً و طریقاً و بدنأ، سلامت بدنی هم داری این حجّ فی شهر ذی الحجة الحرام، در روز نهم برو در عرفات باشد فلان کار را بکن، اما الان دارد به او می گوید، الان کار آن موقع را به عهده اش می گذارد، این اشکال عقلائی ندارد ....

س: اتفاقی که نیست ...

ج: اشکال عقلائی ندارد ولو شارع ممکن است از ادله شرعی استفاده کنیم که نه قبل البلوغ اصلاً به عهده ام نمی گذارد که بگوید عند آن موقع؛ اما تعقل عقلائی که دارد ...

س: خود عقلاء هم این کار را نمی کنند ...

ج: چرا چرا ...

س: می گویند این بچه الان وجوب دارد وظیفه دارد، وظیفه به معنای ....

ج: نه این که معقول نمی دانند، معقول نمی دانند نیست، پس بنابراین این نمی توانیم ...

س: قدرت تکلیف هم دارد از عقلاء می آید، یعنی شرط قدرت عقلی اش که از عقلاء می آید، آن موقع می گویند

عقلاء هم ???

ج: نه وقتی، بله فایده اش این است که ....

س: ??? فایده اش بله، فایده با حق هم می آید با ضمان ??? قضیه را برایش بار می کنند ولی ??? تکلیفی

نمی آورند، با این بیان تکلیف ???

ج: نه تکلیف هم...، محال است، درست نیست یک مطلب است که این ها می خواهند بگویند، ما الان بحث مان

بحث ثبوتی است، این ها می گویند معقول نیست، درست نیست؛ فلذا باید بگوییم مجاز است. می گوییم نه آقا

معقول است درست است قابل تصویر است. حالا بخوانیم ببینیم که همین ها که ما گفتیم می گوید این یا نه؟

«الاشکال الالاساسی علی هذه النظرية هو أن الحق» دوتا چیز بود یکی حق بود یکی تکلیف، اول حق را حسابش را برسند «هو أن الحق لا يتوقف على الإدراك و الوعي» وعی یعنی انتباه، توجه «و الإرادة» توقف بر این ندارد «لأنه ربما يثبت الحق لبعض الأفراد الذين لا يتمتعون بهذه الأمور» کسانی که اصلاً بهره‌ای از این امور ندارد نه ادراک نه وعی نه اراده «كالأطفال و المجانين ايضاً. و تعريف الحق بالقدرة و امکان الإرادة خلطٌ بين مبدأ الحق» من این جوری عبارت را قرار می‌دهم این جوری که الان هست خیلی مناسب نیست «خلطٌ بين مبدأ الحق و بين الاستفادة منه و إجراء الحق» تعریف نمودن حق به قدرت که در کلام این آقایان بود و امکان اراده که این جور تعبیر کرده بودند: قدرت، امکان اراده، حق را این جور تعریف کرده بودند، این خلطٌ است بین آن چه که مبدأ حق است، مبدأ پیدایش حق است و بین استفاده‌ی از حق و اجراء حق. بله استفاده‌ی از حق و اجراء حق توقف بر چی دارد؟ بر قدرت دارد، بر اراده دارد این درست است اما حق چی؟ آن توقف بر قدرت دارد؟ یعنی اگر کسی قدرت بر یک کاری ندارد حق آن کار را هم ندارد؟ خب حق دارد ولی به واسطه‌ی دیگران انجام می‌دهد. اگر خودش اراده الان ندارد ولی حقی برای او هست، خب دیگران مثل این که فرزند همین مجنون یا این طفل حق ارث‌بری را دارد از مورث خودش، حق این را دارد، حالا نمی‌تواند اراده ندارد که برود آن را از او استیفاء کند، او را بگیرد از دست دیگران دریاورد، اما معنایش این نیست که این حق را ندارد که، این حق را دارد....

س: حقوق حیوانات هم از همین باب است؟

ج: بله حقوق حیوانات هم بله همین جور است، آن قدرت با این که ممکن است نداشته باشد.

یا این که مثلاً فرض کنید یک طفلی صغیری یک مغازه‌ای دارد، خب حق سرقفلی را دارد این یا ندارد؟ حق سرقفلی دارد با این که خودش نه قدرت دارد بر استیفاء این سرقفلی، نه توان و اراده‌اش را؟ پس مبادی تحقق حق برای یک شیء ربطی به قدرت بر استیفاء و اراده ندارد، مبادی او چیز آخری است، امر آخری است، بنابراین این تعریف حق به قدرت و امکان اراده خلطٌ بین مبدأ الحق آن چیزهایی که زیربنای حق است و موجب تحقق حق بر افراد می‌شود و بین استفاده‌ی از او و اجراء حق. «فالامر الثاني» که اجراء حق باشد

«يحتاج الى القدرة و اما الامر الاول» که مبدأ حق باشد، زیربنای حق باشد «فإنه ليس على هذا النحو» آن به این نحو نیست که قدرت بخوهد یا اراده بخوهد. «بناءً على هذا فإن إضافة الحق لشخص يفتقد الوعي و الإرادة ليست إضافة مجازية» بنابراین مطلبی که توضیح داده شد هذا مشارالیه آن همینی است که الان گفتیم که «أن الحق لا يتوقف على الادراك و الوعي» بنابراین اضافه شدن واژه‌ی حق «فإن إضافة الحق لشخص يفتقد الوعي و الإرادة ليست إضافة مجازية» اضافه شدن حق به شخصی که فاقد وعی است، فاقد اراده است این اضافه اضافه‌ی مجازیه نیست. این که می‌گوییم این حق دارد این اضافه مجازیه نیست. بلکه احتمال هم می‌دهم عبارت این باشد.... آن‌ها هم قبلاً چی گفتند؟ آن‌ها گفتند اصلاً شخص اضافه‌اش مجازیه است. در صفحه‌ی قبل این بود دیگر، می‌گفتند اضافه‌ی شخص مجازیه هست، اصلاً شخص نمی‌شود به آن گفت. این‌جا باید گفت که حالا طبق این نظر اضافه‌ی شخص مجازی نیست اضافه حقیقی است طبق آن حرفی که فرمودند، اگر چه این مطلب هم درست است که وقتی می‌گوییم بانک حق دارد این مجاز نیست که این آقایان بخوانند بگویند که حق مال مؤسّسین بانک باشد، مال نمی‌دانم مدیرعاملش باشد، مال کذا باشد، مجازاً به بانک نسبت می‌دهیم. نه حقیقتاً به بانک نسبت می‌دهیم می‌گوییم بانک حق این چیز... حق دارد یک موقعی قرض بدهد، حق دارد یک موقعی؛ وقتی می‌بیند ضرر برایش هست قرض ندهد. حق دارد که کسی که از او وام گرفته است و اداء نمی‌کند شکایت کند به دستگاه قضا. حق دارد در یک مواردی اگر اساسنامه به او اجازه می‌دهد عفو کند، بگذرد، در یک شرائطی مثلاً برای وام‌گیرندگان مشکلات اقتصادی پیش آمده است. به آن‌ها امهال کند. این حق‌ها را دارد. این حقوق مال کیه؟ مال بانک. مال عنوان بانک است نه مال این زید و عمرو بکر که این‌ها مستخدمین بانک هستند، کارمند بانک هستند، یا کسانی که این بانک را اصلاً آمدند تأسیس کردند. این‌ها می‌خوانند بگویند مال آن‌ها است، مجازاً به بانک نسبت می‌دهیم.

س: عذرخواهی می‌کنم. شخص طبیعی امکان دارد. چون ما توی بچه شأن قدرت را می‌بینیم. می‌گوییم شأن دارد که در آینده مثلاً ...

ج: ولی بالفعل چی؟ بالفعل می‌گوییم حق دارد یا ندارد؟

س: آخه آن توی شخص اعتباری ...

ج: آن جا بله. این افتراق هست. حالا اگر مجنونی است که الی آخر عمره به مجنونیت باقی بماند، آن را چه می‌گویی؟

س: خب نوعاً چی؟

ج: خب نوعش کار نداریم. این آقا، این آقا حق دارد یا ندارد؟ حالا نوعش به این چه کار دارد؟ این مجنونی که من اول عمره الی آخر عمره مجنون است. اما مالک می‌شود، اما حقوقی دارد، فرض مالک شدن، فرض حقوق بر او درست است. خب پس این منبّه است که این این جور نیست که تحقق حق برای چیزی احتیاج داشته باشد به ادراک، به وعی، به اراده، چون بالضرورة این جا را ما می‌بینیم که اراده‌ای نیست، وعی‌ای نیست، ادراکی نیست، عقلای عالم و شرایع همه می‌گویند این حقوق دارد.

س: استاد؛ جسارتاً نمی‌توانیم بگوییم حق داشتن بر پایه این است که مالک حقیقی باشد، تکوینی باشد؟ و این فقط مختص....

ج: چرا.

س: به ذات مقدس الهی است. آن وقت این مجازاً برای منی استعمال می‌شود و اعتبار ...

ج: حالا ببینید این دید توحیدی حضرت عالی که خیلی بگوییم ...

س: نه، واقعاً استاد؛ حرف؟؟ زمانی است که مالکیت تکوینی باشد. نحن ...

ج: نه، به چه دلیل؟ یک ادعایی است. نه، این جوری. بالضرورة این جوری نیست. حالا خواهیم گفت الان، ان شاء الله یک چند سطر دیگر.

بله، می‌فرمایند که «و أمّا بالنسبة للواجب» این راجع به حق، پس حق آن جوری که آن آقایان فرمودند نیست. «و أمّا بالنسبة للواجب كما يُذكر في نصوص بعض المترجمين»، آن طوری که ذکر شده است در عبارت و نصوص بعضی کسانی که ترجمه کردند مقالات و کتب اصحاب این نظریه که به زبان غیرفارسی است. «و أمّا بالنسبة للواجب فإن كان المراد منه الحث و الزجر» اگر مقصودتان از تکلیف حث است؛ یعنی بر

انداختن شخص است، هل دادن او است در مورد واجبات و یا زجر است در مورد محرمات «فمن الواضح أنه غير متصور في الشخص الاعتباری» ما بانک را مثلاً هل بدهیم به طرف این که قرض بده به مردم. مجلس مثلاً مصوبه بگذارد بگوید بانک مرکزی یا بانک های فلان باید برای ازدواج قرض بدهند. می خواهد هل بدهد آن ها را، تکلیف کند. مثل وقتی که می گوید مثلاً هر کس سنش فلان بود باید سربازی برود. همان جور که او را دارد هل می دهد، این را هم می خواهد هل بدهد. این بله، معقول نیست. اما مگر تکلیف فقط معنایش این است؟ ما این تکلیفی که این جا می گوئیم این نیست. یعنی یک کارهایی به عهده اش هست که ولو این که آن کارها را خودش به مباشرت انجام ندهد. به واسطه ممثلش، به واسطه مدیرعامل، به واسطه این ها انجام بدهد. مقصود این بود و این کفی در این، این غیرحق است. این یک انجام یک امور است. پس بنابراین خیلی هم حالا روی اسم حق و روی اسم تکلیف و این ها ما تمرکزی نداریم. یعنی آن مهم نیست. همین که یک کارهایی را باید از ناحیه او، به حساب او انجام بپذیرد. این کفایت می کند.

س: ....

ج: یعنی واقعاً او را داریم هل می دهیم؟ آخه هل نمی خورد.

س: واقعاً شخص اعتباری؟؟ خارجی ندارد.

ج: او که هل نمی خورد. ببینید؛ آخه این ها مثل کسر و انکسار است. کسرته فنکسر، اما اگر کسرته و لم ینکسر. معنا ندارد. یعنی درصدد برآمدند. و الا شکستم و نشکست؟ معنا ندارد. هل دادم و هل نخورد؟ معنا ندارد.

س: مثلاً ماها که؟؟

ج: آن جا معقول است.

س: تحقق تکمیلی ...

ج: آن جا آره، آن جا معقول است. ولی این جا در حقیقت چون اراده ندارد، قدرت ندارد، وعی ندارد، ادراک ندارد، خودش را بگوئیم بر مبعوث کردن، این معنا ندارد. اما به این یک کارهایی به عهده این است. عهده به



این معنا؛ یک کارهایی به حساب او باید سر بزند. به این معنا اشکالی ندارد. شما تکلیف را این جور می‌کنید. لازم نیست تکلیف را حتماً جور می‌کنید که در شریعت است که، ما آن چیزی که برای شخص اعتباری می‌خواهیم این است که چنین اموری برایش اعتبار می‌شود. و لازم نیست که؛ پس بنابراین اگر آن جور معنا کنیم باید بگویید مجاز است. اما اگر این جور معنا کردید لازم نیست بگویید مجاز است.

س: بیخشید؛؟؟ کی را مجازات می‌کنند؟

ج: بله آقا؟

س:؟؟ کی را مجازات می‌کنند؟ شخص اعتباری را یا مثل را؟

ج: حالا اینها بحث‌هایش بعداً می‌آید. ممکن است بگوییم که اگر او ممثل و وظائفی برایش تنظیم شده، تعریف شده که حقوق را براساس انجام آن وظائف باید انجام بدهد. خب این جا هم حقوق به او داده نمی‌شود هم چون مسئولیت این کار، تعهد کرده این کار را انجام بدهد، خلاف تعهدش عمل کرده؛ خب آن را از این باب؛ مثل کارگری که شما می‌آورید برای این که مثلاً منزل شما یک کاری بکند. خب اگر خلاف کاری کرد یا انجام نداد آن چیزی که برای او اجیر شده است، خب شما هم می‌توانید، حق دارید که به دادگاه بروید مراجعه کنید. س: پس می‌شود مجازی دیگره.

ج: نه، نه، حالا این را، اما چیزهایی که به عهده بانک گذاشته شده است اگر انجام ندهد این جا دستگاه قضا وقتی که حالا؛ قبلاً هم گفتیم. بعداً هم این بحث‌هایش می‌آید. آن جا را می‌تواند پلمب کند. مجازاتش این نیست او را ببرد زندان ...

س: کی خسارت می‌بیند این جا؟؟

ج: اما این جا چیه؟ اما این جا را پلمب می‌کند. یا نمی‌گذارد این فعالیت را انجام بدهد. یا مدتی جلوی آن را می‌گیرد. نمی‌گذارد... این مجاز...، یا این که جریمه مالی می‌کند. می‌گوید فلان مقدار باید بپردازد. گفتند اینها چرا. در اعراف عقلائیّه و این آمدند برای امور اعتباریه هم، برای شخص اعتباریه هم مجازات‌هایی متناسب با خود او در نظر گرفتند.

س: ببخشید استاد؛ این مجازات بانک نیست. مجازات سهام دار است. مجازات ...

ج: نه، نه، شما فرض کنید ...

س: او دارد آسیب می بیند نه بانک آسیب می بیند.

ج: نه، نه، شما فرض کنید ...

س: ...

ج: نه، هم‌اشار این جور نیست. نه، هم‌اشار این جور نیست.

س: مجازات به خاطر این است که یک تنبیهی حاصل بشود. الان ممثل دارد آسیب می بیند، سهام دار دار

آسیب می بیند، باز هم مجاز است؟؟

ج: نه.

س:؟؟ اشخاص حقیقی است.

ج: بله؟

س: مآل آن مجازات باز ...

ج: نه، همیشه این جور نیست. همیشه این جور نیست.

س: استاد ببخشید؛ در بحث حق مثال نقدی زدید تماماً مثال‌هایی که حالا یا شأنی از قدرت، بالقوه یک

قدرتی دارند. اما یک مثال شما بفرمایید که ...

ج: می‌گویم مجنونی که من اول عمره الی آخر ...

س: ...

ج: مجنون من اول عمره الی آخر عمره ...

س: ولیّ او، قیّم او.

ج: خیلی خوب، این جا هم که قیّم و این‌ها را دارد.

س: باشه، به هر حال قدرتی این جا وجود دارد. دیگه؟؟ که می‌گویند جایی است که اصلاً قدرت نباشد. وقتی که قدرت نباشد؟؟ حقی را به کسی بدهیم. چه فایده‌ای دارد برای؟؟

ج: بله، چون شخص اعتباری، در کنار شخص اعتباری عقلای عالم و شرع یک شخص طبیعی را قرار داده. مثلاً مسجد شخص اعتباری است اما متولی دارد. اوقاف شخص اعتباری است متولی دارد. شارع در کنارش قرار دارد. اما این امور را، این مالکیت و ملکیت و ذمه و فلان و ... برای آن شخص اعتباری اعتبار کرده است و قرار داده است. منتها چون او خودش قدرت بالمباشره ندارد، اراده ندارد، در کنارش تعبیه می‌شود یک چنین شخصی که حالا ان شاءالله در اباحت بعد، یک مقداری این جا و ان شاءالله در اباحت بعد خواهد آمد که وزان شخص طبیعی در رابطه با شخص اعتباری چه وزانی است. وزان وکالت است، وکیل او است، ولی او است، نایب او است یا نه؟ جزء تار و پودش است اصلاً؟ جزء اعضايش هست؟ جزء تار و پود شخص اعتباری است. این مطلبی است که ..

س:؟؟ بحث این است. یعنی موضوع بحث این جا است که شما فرضی را بیاورید که اصلاً بالقوه هم قدرتی وجود نداشته باشد، عقلاء حق می‌دهند به او. نمی‌شود که، وقتی بالقوه؟؟

ج: بابا می‌گویم این مجنونی که من اول عمره ...

س: ...

ج: ما نوعش می‌گوییم نه این ...

س: ...

ج: نه این، نوعش، نوع که به این ربطی ندارد. عین بقیه آدم‌ها.

س: ولی وجو دارد، قیمی وجود دارد؟؟

ج: خیلی خوب، این جا هم هست این جا هم وجود دارد.

س: نه، فرضی را بیاورید. حتی همین اندازه؟؟ کدام عاقلی این حرف؟؟

ج: آخه چنین چیزی نیست. ما در مورد شخص اعتباری ...

س: ...

ج: نه، در مورد شخص اعتباری که فرض این است که مدیرعامل برایش قرار می‌دهند. شما آنجا هم این جور نیست که هیچی نداشته باشد.

س: ....

ج: نمی‌شود مجازی، بابا نمی‌گوییم ذمه‌ی یعنی آن کسی که بدهکار است این کارمند بانک است. آن کسی که بدهکار است و این یا این اموال بانک مال این‌ها است؟ میلیاردها دلار مثلاً یا میلیاردها ریال یا تومان توی این بانک هست. این‌ها، پس این‌ها ثروتمند هستند؟

س: نه، سهامدار؟؟

ج: نیستند این‌ها، نه، از جایی که سهام هم نداریم. یا اصحاب سهام هم، به اندازه هر کدام به اندازه ...، آن‌ها هم بعداً خواهیم گفت. رابطه اصحاب سهام با سرمایه قطع است. عوائد سرمایه مال آن‌ها است. نه این که خود سرمایه، سرمایه مال بانک است. عوائد سرمایه می‌شود مال اصحاب سهام. پس بنابراین آن که عقلاً ما می‌بینیم هست مجازاً نمی‌گوییم مال این‌ها است. ما حالا می‌گوییم مال او است. مثل این نیست که یک پسری، پسر یک ثروتمندی است می‌گوییم تو خیلی ثروتمند هستی، مجازاً یعنی پدرت چون خیلی ثروتمند است به تو هم می‌گوییم ثروتمند. این جور نیست. و این‌ها اشتباه کردند این ... همه، بعضی از حقوقیون نسب الیهم و الا بزرگان حقوقدان‌ها که این حرف را نمی‌زنند. یک عده از آن‌ها، بعضی‌ها نسب الیهم تازه. که گفتند مجاز است.

س:؟؟ وظیفه می‌فرمایید، از واجب می‌فرمایید، ما حیوانات مملوکه و اشیاء مملوکه را هم می‌توانیم ...

ج: اشکال ندارد. فلذا قبلاً هم گفتیم.

س: ...

ج: اتفاقاً قبلاً هم گفتیم که شاید یک روزی بشر همین‌کار را بکند.

س: حاج آقا، الان که از دیدگاه بشر؟؟

ج: نه، نه، نه، صلاحیت دارد. یعنی می توان برای حیوانات هم یک حقوقی قائل شد. حتی ...

س: ...

ج: حتی می شود مالک یک چیزهایی؟؟

س: ...

ج: گفتیم دیگه، گفتیم مثلاً در پاکستان یا در هندوستان برای اسب حضرت ابوالفضل علیه السلام آن قدر جایگاه برایش درست می کنند. بعضی ها هم حتی توی اروپا هستند یا آمریکا هستند، آن ها تأمین می کنند مخارج آن اصطبل و آن چیزی که خیلی هم، مثل یک کاخ گاهی درست می کنند و این اسب را آن جا نگهداری می کنند. هر روز هم مثلاً می آیند یک مقداری را راه می برند، فلان می کنند. بله، اجرت می دهند به این و این پول ها مال کیه؟ وقف کردند اصلاً برای این. خب این هست بین عقلاء.

س: ...

ج: آوردیم دیگه، گفتیم مجنونی که من اول عمره الی آخر عمره.

س: ...

ج: الان اذان می گویند. «و إن كان المراد، منه الحث و الزجر فمن الواضح أنه غير مُتَّصِرٍ فِي الشَّخْصِ الْعِتْبَارِيِّ و لكن لضرورة لجعل الواجب بهذا المعنى مقوماً للشخص الاعتباری» ضرورتی ندارد که ما واجب را به این معنای حث و زجر مقوم شخص اعتباری قرار بدهیم. «و إن كان المراد من الواجب هو تحمل المسؤولية» به یک شکل عام، به شکل عام یعنی چه؟ یعنی ولو به این که خودش مباشرت نکند. این جا «فيمكن تصوّر هذا النوع من الواجب في الشخص الاعتباری أيضاً و لن يكون» و هرگز این نوع از واجب مقوم به وعی و اراده مسئول نیست. «و كنتيجة لما تقدم» می گوییم. «إن كان مقصود اصحاب النظرية المذكورة أعلاء، اعلاء یعنی حقوقاً. اگر مقصود این نظریه ای که در فوق ذکر شد «هو إنكار أي شكل من أشكال وجود الشخص الاعتباری» می خواهد بگوید اصلاً شخص اعتباری وجود ندارد. هر جا هم می گوییم مجاز است. اگر این را می خواهند بگویند «حتى الوجودات الاعتباری التي يتم افتراض اعتباريتها كالملكية»

حتی می‌خواهند انکار کنند وجودات اعتباریه‌ای که دیگه مسلم گرفته شده افتراض اعتباریت آنها؛ مثل ملکیت. ملکیت یک امری است که قبول دارند که یک امر اعتباری است نه امر تأصلی که در خارج باشد. من مالک لباسم هستم این مالکیت، این ملکیت یک چیزی باشد در عالم خارج. این یک امر اعتباری است. اگر این‌ها می‌خواهند حتی این‌ها را هم انکار بکنند و هم‌چنین «و حصر» این حصر عطف به آن انکار است. اگر مقصود این‌ها انکار و حصر ثبوت حقوق و واجبات به شخص حقیقی و طبیعی است. یعنی انسان‌ها «فلیس بهذا المقصود ای دلیل او شاهد و هو خلاف ما ندرکه بالوجدان، لآتنا ندرک بالوجدان. أن الحقوق و الأموال التي تُنسب للدولة، لیست ملكاً للناس الذين یعیشون فی ظل تلك الدولة» در سایه آن، مال مردم نیست. مال دولت است. «و یشبه ذلك الأموال المودعة فی المؤسسات المالية كالبنوك فإنها لیست ملكاً للأشخاص الطبيعيين المنشئين لها» برای آن مؤسسات مالی، کسانی که تأسیس کردند آن را. مال این‌ها نیست. «بل هی ملكٌ لأشخاصٍ غیر الأشخاص الطبيعيين». آن مال‌ها و آن اموال مال اشخاصی است که آن‌ها اشخاص طبیعی نیستند بلکه اشخاص، اشخاصی هستند که نامش را می‌گذاریم شخص اعتباری. و صلی‌الله علی محمد و آله الطاهرين.

پایان